

## همخوان (پ)، /P/

### فصل پاییز

پدر بزرگ به پسر پرتقال می‌دهد. پنجره باز است.  
(تک کلمه : پرده)  
پسر از پله پایین می‌آید.  
پسر روپوش پوشیده ، کیفش را پشتش انداخته است.  
مادر برنج پاک می‌کند.



### کنار دریا

پسر پارو می‌زند.  
پسرها توپ بازی می‌کنند.  
بچه توپ را پرت می‌کند.  
پسر می‌خواهد از روی چاله بپرد.





## همخوان (ش)، اِشْ /ا

### ساحل شنی

خورشید در آسمان است.

پسر شن کفشش را خالی می کند. او یک قلعه‌ی شنی ساخته است.

لاک پشت گرمش است.

پسر روی شن‌ها یک شیر کشیده است. او دراز کشیده است.

(تک کلمه : گوش ماهی)



### کنار دریا

دختر شنا می کند.

پسر لباس می پوشد.

پسر سرش را می شوید، زیردوش، با شامپو، چشم‌هایش را بسته است.



پسر برای آتش چوب می آورد.

دختر خودش را خشک می کند.

مرد (فروشنده) نوشابه می فروشد. او بستنی شکلاتی و تمشکی و شکلات می فروشد.

کشتی روی دریا است.





